

کتابداری و اطلاع‌رسانی در گفت‌وگویی با فردریک ویلفرد لنکستر^۱

- لی اس. استابروک^۲
- ترجمه حمید کشاورز^۳



متن حاضر گفت‌وگویی با فردریک ویلفرد لنکستر است که وی در آن خاطرات و زندگی شخصی و حرفه‌ای‌اش را بازگو کرده و نیز به موفقیت‌ها و افراد تأثیرگذار بر خود اشاره می‌کند.

مقدمه

در سال ۱۹۸۶ هنگامی که من به ریاست دانشکده تحصیلات تکمیلی کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاه ایلینویز^۴ منصوب شده بودم، از همراهی با شماری از اعضای هیأت علمی سرشناس خوشحال، ولی از کوچک‌بودن دانشکده متعجب بودم. حدود یک‌سال بعد پروفسور لنکستر با من درباره شغلی خوبی که به او در تگزاس پیشنهاد شده بود، صحبت کرد. پیشنهادی که حقوقش را بیش از ۵۰ درصد افزایش می‌داد. هنگامی که او از اتاق من خارج شد، من تلفنی به پروست^۵ گفتم که ما در حال از دست دادن پروفسور لنکستر هستیم و این برای دانشکده فاجعه است، و از او درخواست کمک کردم. سپس بی‌درنگ گریه کردم که شاید برانزده مدیران نباشد. اما مسئولان دانشگاه هم به اهمیتی که او نه تنها برای دانشکده، بلکه برای کل جامعه داشت پی برده و حقوق پیشنهادی تگزاس را برای او تأمین کردند؛ و بعدها با جایزه معتبر پژوهشگر دانشگاه^۶ از او تقدیر کردند.

تأثیرات لنکستر بر دانشجویان و رشته‌اش فراوان بوده است. یکی از بزرگ‌ترین آنها در سال‌های اخیر، ویراستاری مجله تازه‌های کتابخانه^۷ است. این مجله درک عمیق او از گستردگی و پویایی تغییرات رشته را بازنمایانده و او برخی از بهترین پژوهشگران خود را در این کار دخالت داده است که

شایسته تقدیر است.

بیست‌وهفتم نوامبر ۲۰۰۷ این فرصت بزرگ برای من مهیا شد که با لنکستر درباره زندگی شخصی و حرفه‌ای‌اش به گفت‌وگو بنشینم که در ادامه می‌خوانید.

□ ویلفرد درباره اینکه چگونه کتابدار شدید، بگویید؟

■ کتابدار شدن من یک تصمیم حساب‌شده نبود. شما در ابتدا فکر می‌کنید که کتابدار بودن با خواندن کتاب سروکار دارد، چون من در نوجوانی و قبل از آن خواننده مشتاقی بودم و فکر می‌کردم که خواننده مشتاق بودن، یعنی اینکه باید در یک کتاب‌فروشی یا کتابخانه کار کنم. کتابخانه عمومی

وقتی به انگلیس بازگشتم، شناس کار کردن در پروژه اسلیب/کرانفیلد برای سایرل کلورن را نیز پیدا کردم که تجربه جالب توجهی بود

ویراستاری مجله
تازه‌های کتابخانه درک
عمیق او از گستردگی
و پویایی تغییرات
رشته را بازنمایانده
و او برخی از بهترین
پژوهشگران خود را
در این کار دخالت
داده است که شایسته
تقدیر است

محلۀ ما یک پست خالی داشت و من به‌عنوان کمک کتابدار در نیوکاسل انگلیس استخدام شدم. کتابدارشدن من از آنجا آغاز شد.

□ پدر و مادرتان در این راه چقدر تأثیرگذار بودند؟ خانواده شما چند نفر بود؟
■ ما سه خواهر و یک برادر بودیم و من از آنها خیلی کوچک‌تر بودم، به‌طوری‌که یکی از خواهرانم قبل از اینکه من متولد شوم، ازدواج کرده بود. مادرم خانه‌دار و پدرم کارگر معدن زغال‌سنگ بود. بعدها هنگامی که به‌دلیل بیماری ذات‌الریه از کار معدن معاف شد، در یک کارخانه آلومینیوم کار می‌کرد.

□ به چه کتاب‌هایی علاقه‌مند بودید و مطالعه می‌کردید؟
■ من همه گونه‌های ادبی از جمله آثار رابرت لوئیس استونسن^۸، جان بوکان^۹، داستایوسکی^{۱۰}، تولستوی^{۱۱} و دیکنز^{۱۲} را می‌خواندم.

□ اما یک کتابدار شدید ...
■ بله! به‌عنوان یک کمک کتابدار استخدام شدم که در کشور شغلی شبیه به آن وجود ندارد. چون باید کارهای پیش‌پا افتاده‌ای مانند مرتب‌کردن کتاب‌ها و کارهایی مشابه آن را انجام می‌دادم. ولی می‌توانستم با مردم در ارتباط باشم، کتاب‌ها را امانت می‌دادم و در نهایت در کارهای حرفه‌ای‌تر کمک می‌کردم. ما یک میز مشاوره خوانندگان داشتیم. این کار تجربه خوبی به من آموخت. بعد از آن شروع به مطالعه کردم. ابتدا به‌صورت پاره‌وقت به دانشکده کتابداری رفتم و بعد برای یک سال، تمام وقت و پس از آن بیشتر پاره‌وقت به این دانشکده می‌رفتم. همه آن چیزی که اتفاق افتاد همین بود.

□ غیر از خواهرتان، آما، چه کسانی بر شما تأثیر گذاشتند.
■ روزی که من در کتابخانه عمومی نیوکاسل انگلستان شروع به کار کردم، فردی به‌نام فرانک راجرز^{۱۴} در آنجا مشغول به کار بود. او بعدها کتابدار دانشگاه میامی شد. ما هم‌زمان با هم مشغول کار شدیم. اما او به‌دلایلی به ایالات متحده رفت و کاری در کتابخانه عمومی آکرن^{۱۵} پیدا کرد. چند سال بعد، زمانی که من بیست‌وپنج سال داشتم، او مرا تشویق کرد که به ایالات متحده مهاجرت کنم. درحقیقت او از کتابخانه عمومی آکرن به بخش مرجع دانشگاه ایلینویز منتقل شد و من به‌جای او در کتابخانه آکرن به کار مشغول شدم. در آن روزها کمبود جدی کتابدار واجد شرایط احساس می‌شد و کارفرمایان آمریکایی از انگلیس نیرو جذب می‌کردند. برای همین بود که من این کار را در کتابخانه عمومی آکرن پذیرفتم و چند سال آنجا ماندم. این مسئله تأثیر فراوانی بر من گذاشت.

تأثیر بزرگ دیگر وقتی بود که من به انگلیس بازگشتم، زیرا من نمی‌خواستم برای همیشه آنجا بمانم. آن کار موقتی بود، یک تجربه بود. وقتی به انگلیس بازگشتم، شناس کار کردن در پروژه اسلیب/کرانفیلد^{۱۶} برای سایرل کلورن^{۱۷} را نیز پیدا کردم که تجربه جالب توجهی بود. زیرا مرا به طرف

□ درباره افرادی که بر شما تأثیر گذار بوده‌اند، چه می‌توانید بگویید؟

■ در این راه دو نوع تأثیر وجود داشت. یکی تأثیر اعضاء خانواده و دیگری تأثیر افراد حرفه‌ای بود. در خانواده، خواهر بزرگم آما^{۱۳} که تحصیل کرده‌ترین فرد خانواده و استاد ارشد دانشکده‌ای بود که من آنجا می‌رفتم، تأثیر فراوانی بر من گذاشت. او در این راه به من خیلی کمک کرد و مرا تشویق کرد. من مطمئنم که شایسته آن نبودم. نمی‌دانم چگونه در مسیر مطالعه جدی و کار در یک رشته در حال توسعه، قرار گرفتم. در نتیجه او تأثیر عمیقی در زندگی من داشت.

با انتشار اولین کتابم،
عضویت در هیأت علمی دو
دانشگاه به‌من پیشنهاد شد
و هرب گلدهر^{۲۵} مرا تشویق
کرد که به ایلینویز بیایم. او
سومین کسی بود که تأثیر
بزرگی در زندگی حرفه‌ای من
گذاشت

فرد دیگری که تأثیر عمیقی بر
زندگی من داشت، سول هررنر
بود. به دلیل اینکه او مرا به کار
در یک شرکت مشاوره‌ای در
واشنگتن دعوت کرد



رشته جدیدی به‌نام اطلاع‌رسانی و بازاریابی اطلاعات کشاند. بنابراین کلردن یک تأثیر بزرگ بود.

□ چگونه در پروژه اسلیب کار پیدا کردید؟

■ از طریق یک آگهی که در ضمیمه ادبی تایمز^{۱۸} یا شاید جای دیگر چاپ شده بود. آنها به یک دستیار پژوهشگر نیاز داشتند که با رفتن من محقق شد. من برخی از کارهای نسبتاً مقدماتی را انجام دادم، زیرا بعد از اینکه کتابخانه عمومی آکرن را ترک کردم، به‌عنوان کتابدار فنی در شرکت بابکک و ویلکاکس^{۱۹} به کار مشغول شدم و کارهایی را در زمینه بازاریابی اطلاعات مانند ایجاد یک خدمت اشاعه گزینشی اطلاعات^{۲۰} انجام دادم که آن روزها، یعنی اوایل دهه ۶۰، کار جدیدی بود. در نتیجه برای همین کار در پروژه اسلیب کرانفیلد به کار مشغول شدم و به‌زودی کلردن که امور مالی پروژه را بر عهده داشت، زمینه یک مصاحبه را در بنیاد ملی علوم^{۲۱} برایم فراهم کرد. بنابراین بدون اینکه مستقیماً کلردن را بشناسم، به کار گمارده شدم. بعد از مدتی کار در بنیاد ملی علوم فهمیدم که واقعاً نمی‌خواستم در انگلستان بمانم.

سول هررنر^{۲۲} بود. به دلیل اینکه او مرا به کار در یک شرکت مشاوره‌ای در واشنگتن دعوت کرد. این کار تجربه بزرگی برای من بود، زیرا روی انواع قراردادهای و نظایر آن با نمایندگی‌های صنفی کار کردم. این تجربه بعدها مرا به کار در کتابخانه ملی پزشکی^{۲۳} کشاند. در نتیجه سایرل کلردن مرا به انگلستان برد و سول مرا به ایالات متحده برگرداند که به فعالیت بنده در پروژه کتابخانه ملی پزشکی و پروژه ارزیابی مدلارز^{۲۴} منجر شد که مرا پرآوازه کرد و به انتشار اولین کتابم انجامید.

با انتشار اولین کتابم، عضویت در هیأت علمی دو دانشگاه به‌من پیشنهاد شد و هرب گلدهر^{۲۵} مرا تشویق کرد که به ایلینویز بیایم. او سومین کسی بود که تأثیر بزرگی در زندگی حرفه‌ای من گذاشت. بعد از اینکه اینجا آمدم و دانشکده را دیدم، شکی برایم باقی نماند که دانشگاه ایلینویز همان جایی است که من به دنبالش بودم. او مرا تشویق کرد و تا وقتی که سرپرست دانشکده بود، به حمایت و تشویق من می‌پرداخت.

کار اصلی را فرانک راجرز کرد که مرا به امریکا آورد و فرصت‌هایی برای من مهیا شد. منظورم کتابخانه ملی پزشکی و ارزیابی مدلارز بود. آن زمان در ایالات متحده،

فرد دیگری که تأثیر عمیقی بر زندگی من داشت،

من از اینکه می‌توانم آثارم را به‌زبان بسیار ساده بنویسم، خیلی راضی هستم. من از نوشتن لذت می‌برم

من برندهٔ هفت جایزه از انجمن علوم و فناوری اطلاعات آمریکا شده‌ام که این تعداد بیشترین جایزه‌ای است که این انجمن تاکنون به کسی داده است

کسی غیر از من، تجربهٔ عملی در زمینهٔ ارزیابی سیستم‌های اطلاعاتی را نداشت. من آن موقع حتی شهروند ایالات متحده نبودم و برای همین بود که کتابخانهٔ ملی پزشکی مجبور شد این حقیقت را توجیه کند که این کار را به یک غیرشهروند می‌سپارد، زیرا فرد واجد شرایطی برای انجام آن نبود. بنابراین آن یک اتفاق بزرگ بود.

□ آیا فکر نمی‌کنید کنجکاوی ذهنی شما بود که باعث خوب پیش‌رفتن اوضاع می‌شد؟ آیا از ابتدا هنگامی که کمک کتابدار بودید، آن را حس می‌کردید؟

■ نه فکر نمی‌کنم. به‌نظرم بیشتر خوش‌شانس بود. منظورم پروژهٔ کرانفیلد است که اتفاق افتاد.

□ اما شما تنها فردی بودید که این پرسش‌ها را مطرح کردید.

■ فکر می‌کردم انجام برخی از پژوهش‌ها دربارهٔ نمایه‌سازی و چکیده‌نویسی، چالش‌برانگیز است. پرسش‌ها اینگونه مطرح شد.

□ به کدام یک از کارهایتان بیشتر افتخار می‌کنید؟

■ فکر می‌کنم چیزی که تاکنون موجب خوشحالی و رضایت من شده، تقدیر از آثار و فعالیت‌های من بوده است. من برندهٔ هفت جایزه از انجمن علوم و فناوری اطلاعات آمریکا^{۲۶} شده‌ام که این تعداد بیشترین جایزه‌ای است که این انجمن تاکنون به کسی داده است. همچنین چهار کتاب بنده به‌عنوان اثر برگزیده و یک کتاب و یک مقاله‌ام به‌عنوان کتاب و مقالهٔ برتر اطلاع‌رسانی انتخاب شده‌اند. علاوه بر آن بنده نخستین برندهٔ جایزهٔ ارزشمند بهترین مدرس اطلاع‌رسانی هستم و جایزهٔ مریت^{۲۷} را نیز دریافت کرده‌ام.

همچنین دو کتاب دیگر من جوایزی را از انجمن کتابداری آمریکا دریافت کردند. جایزهٔ پژوهشگر دانشگاه را هم نباید نادیده گرفت. بنابراین من به تقدیرها و تجلیل‌هایی

که از من شده است، بسیار افتخار می‌کنم.

□ آیا آثارتان را به‌عنوان یک کل، در نظر می‌گیرید؟

■ من از اینکه می‌توانم آثارم را به‌زبان بسیار ساده بنویسم، خیلی راضی هستم. من از نوشتن لذت می‌برم. سال‌ها پیش که در انگلیس، در دانشکدهٔ کتابداری بودم، چیزی که مطالعه می‌کردیم، ادبیات انگلیسی بود. یک استاد ادبیات انگلیسی داشتیم که خیلی خوب بود و به من می‌گفت تو استعداد نویسندگی داری. در نتیجه من از نوشتن و در کنار هم قرار دادن اجزائی که برخی از نویسندگان بی‌جهت پیچیده ارائه می‌کنند و تلاش برای قابل‌فهم کردن آنها لذت می‌برم و احساس رضایت می‌کنم. البته این مسئله دربارهٔ آموزش هم صدق می‌کند.

□ انتقاد چقدر بر تفکر و درک شما از مسائل تأثیرگذار است؟

■ اگر بخواهم منصفانه قضاوت کنم، باید بگویم انتقاد بر من بسیار تأثیرگذار بوده است. حتی اگر داوری‌های غیرمنصفانه و غرض‌آلودی از من شود، ناراحت نمی‌شوم. به‌طور کلی از آثار من انتقادهای بجایی شده است.

□ آیا افرادی بوده‌اند که با آنها بحث و جدل کنید و آنها تفکر و دیدگاه شما را تحت تأثیر قرار داده باشند؟

■ نمی‌توانم به فرد خاصی فکر کنم. من کسی را که چنین تأثیری بر من گذاشته باشد، در ذهن ندارم.

□ شما مسافرت‌های برون‌مرزی بسیاری داشته‌اید. نظرتان دربارهٔ تأثیر این سفرها بر آموزش و نگارش خودتان چیست؟

■ وقتی من عضو هیأت علمی فعالی بودم، همیشه مشتاق راهنمایی دانشجویان خارجی به‌ویژه در مقطع دکتری بودم. زیرا از کشورهای آنها - به‌خصوص برزیل و بعدها هند -

من از نوشتن و در کنار هم قراردادادن اجزائی که برخی از نویسندگان بی‌جهت پیچیده ارائه می‌کنند و تلاش برای قابل‌فهم کردن آنها لذت می‌برم و احساس رضایت می‌کنم

من زیاد پرکار نبوده‌ام. اما از فرصت‌های ارزشمند استفاده کرده‌ام. ویراستاری تازه‌های کتابخانه را چندین سال به‌عهده داشتیم، برای همین مجبور بودم از رویدادهای رشته‌ام مطلع باشم

□ آیا پیش آمده است که درباره‌ی برخی از کارهایتان بگوئید که ای کاش وقت بیشتری بود و بیشتر کاری کردم. ■ حدود هشت سال پیش و حتی خیلی پیش‌تر از آن، چندین سخنرانی در بنگالور^{۲۸} هند درباره‌ی رانگاناتان و کاربرد کتاب‌سنجی در ارزیابی تولیدات پژوهشی داشتیم. احساس می‌کردم که چندان تأثیرگذار نبوده‌ام و از اینکه نتوانسته بودم آن را در قالب یک کتاب درسی درباره‌ی کتاب‌سنجی برای دانشجویان دانشکده‌ی کنابداری تدوین کنم، افسوس می‌خوردم. به‌نظر من کتاب‌سنجی رشته‌ای است که در موارد بسیاری به‌راحتی و بدون مطالب ریاضی، قابل توضیح است.

□ فکر نمی‌کنید این بیشتر به‌دلیل این است که می‌توان آن را به‌صورت تصویری ارائه کرد؟ ■ بله! بخشی از آن به همین امر ارتباط دارد. پایان‌نامه‌های دکتری که من راهنمایی کردم و به آنها افتخار می‌کنم، همه در حوزه‌ی کتاب‌سنجی بودند. تصور می‌کنم پایان‌نامه‌ی جامی پنتیگو^{۲۹} از مک‌زیک درباره‌ی توزیع برادفورد^{۳۰}، سرینا عبدالله^{۳۱} که با نگرش کتاب‌شناختی به مطالعه‌ی دانش عامه^{۳۲} پرداخته بود، و ری استینسن^{۳۳} که دو معیار کهنگی^{۳۴} را مقایسه کرده بود، نمونه‌های بسیار عالی هستند. الان از اینکه به نوشتن و گردآوری و تدوین آنها در قالب کتاب نکردم، افسوس می‌خورم.

□ به نظر شما مهم‌ترین موضوعاتی که در آینده در رشته‌ی کنابداری و اطلاع‌رسانی باید به آنها پرداخت، چه موضوعاتی هستند؟

■ موضوعاتی قابل طرح است. اما اینکه می‌تواند یا باید مورد بررسی قرار گیرد، دو مقوله‌ی متفاوت هستند. من به بحث بی‌هویت‌سازی^{۳۵} جامعه‌ی ارزشی قائل نیستم. به‌نظر من فناوری مزایای مهمی داشته است، اما از یک حقیقت هم تأسف می‌خورم. من هرگز از ماشین‌های خودپرداز^{۳۶} استفاده

بارها بازدید و حتی آنجا زندگی کرده بودم و شرایط خوبی داشتم. من تقریباً از هرجایی که دانشجویانم می‌آمدند، درک تقریباً درستی داشتیم، پس می‌توانستیم به آنها کمک کنیم. من با افرادی که انگلیسی آنها کامل نبود، بیشتر از سایر اعضای هیأت علمی، شکیبایی داشتیم. در نتیجه فکر می‌کنم از دانشجویان خارجی خود و اینکه آن همه ارتباط بین‌المللی و زندگی حرفه‌ای که در کشورهای بسیار متفاوتی مانند کشورهای اسکانداوی، برزیل، هند و اسپانیا داشتیم، لذت می‌بردم. این شرایط باعث می‌شد من خودم را یک فرد بین‌المللی و نه یک آمریکایی ببینم. من هیچ تعلق خاطر قوی‌ای به هیچ کشوری ندارم.

□ شما به شکیبایی‌تان درخصوص دانشجویان خارجی و نوشتن آنها اشاره کردید، فکر نمی‌کنید داشتن یک خانواده‌ی بزرگ باعث این شکیبایی شده است؟

■ فکر می‌کنم شکیبایی در محیط خانواده بعداً پدید آمد. هنگامی که فعالیت‌های زیادی داشتیم و به‌دلیل پروازهای خارجی برای شرکت در سمینارها و همایش‌ها و کار روی پروژه‌های پژوهشی و راهنمایی پایان‌نامه و کارهای دیگر استرس زیادی داشتیم و به‌همین دلیل کمتر شکیبایی و صبر داشتیم. وقتی که از برخی از این فعالیت‌ها و استرس‌ها رها شدم، صبورتر شدم.

□ اما شما الان هم بسیار پرکار هستید؟

■ من زیاد پرکار نبوده‌ام. اما از فرصت‌های ارزشمند استفاده کرده‌ام. من کتاب نمایه‌سازی و چکیده‌نویسی خودم را بازبینی کردم، زیرا فکر می‌کنم بهترین کتابی است که در این حوزه منتشر شده است. من ویراستاری تازه‌های کتابخانه را چندین سال به‌عهده داشتیم، برای همین مجبور بودم از رویدادهای رشته‌ام مطلع باشم. شما مجبورید که با موضوعات جدید روبه‌رو شوید. البته بعد از بازنشستگی زیاد فعال نشدم و درحقیقت هیچ کار حرفه‌ای را در حال حاضر انجام نمی‌دهم.

من از رایانه هم استفاده نمی‌کنم. من می‌نویسم. دلیل خوبی برای آن وجود دارد و آن بینایی من است که برای دیدن صفحه مانیتور ضعیف است. من حتی برای دیدن صفحه کلید هم مشکل دارم

کرده‌ام نظر نیویورکر^{۴۰} یا حتی ضمیمه هفتگی نیوز گزت^{۴۱} را جلب کنم، اما نتوانسته‌ام آنها را متقاعد کنم.

درباره فوتبال هم باید بگویم که وقتی جوان بودم و در نیوکاسل کار می‌کردم، هوادار سرسخت یک تیم از نیوکاسل بودم. من عادت داشتم که هر موقع آنها بازی داشتند، در خانه باشم یا به تماشای مسابقاتشان بروم. دیوانه‌وار فوتبال را دوست داشتم. وقتی که در سال ۱۹۵۹ به ایالات متحده آمدم، چنین فرصتی وجود نداشت. البته اکنون از طریق ماهواره تقریباً همه مسابقات می‌بینم و مسابقاتی را که نمی‌توانم از این طریق ببینم، گزارش رادیویی آنها را در اینترنت گوش می‌کنم. شنبه‌ها چهار یا پنج مسابقه مختلف فوتبال را تماشا می‌کنم و خانواده‌ام می‌دانند که شنبه‌ها با من کاری نداشته باشند.

□ از اینکه انگلستان در بازی‌های یورو ۲۰۰۸ حذف شد، چه احساسی دارید؟

■ ناراحت نشدم. من هیچ‌گاه طرفدار تیم ملی نبودم. دوست دارم که از تیم ضعیف‌تر طرفداری کنم. چهار سال پیش که یونان قهرمان جام ملت‌های اروپا شد، خوشحال شدم. انگلستان خوب بازی نمی‌کند، پس سزاوار شکست است. چیز دیگری که شاید بسیاری ندانند، خانواده پرجمعیت من است که در حال گسترش است. من چهار فرزندخوانده دارم که دو نفر از آنها دختران هندی هستند؛ روی هم دو جین نوه دارم. دختر اول هندی‌ام را ۱۵ سال پیش به آمریکا آوردیم. چهار سال پیش هم خواهرخوانده او را آوردیم. من به مردم می‌گویم که هر وقت به هند می‌روم، با یک فرزند جدید برمی‌گردم.

□ جایی هست که شما نرفته باشید یا دوست دارید بروید یا زندگی کنید؟

■ جایی که همیشه می‌خواستم بروم، اما هرگز موفق نشدم، یونان است. خیلی دوست دارم برای تعطیلات به این کشور بروم.

نمی‌کنم و به ماشین‌های پاسخ‌گوی تلفنی^{۳۷} علاقه‌ای ندارم. من از رایانه هم استفاده نمی‌کنم. من می‌نویسم. دلیل خوبی برای آن وجود دارد و آن بینایی من است که برای دیدن صفحه مانیتور ضعیف است. من حتی برای دیدن صفحه کلید هم مشکل دارم.

کتابخانه‌ها در حال ازدست‌دادن هویت خود هستند. البته این امر بیشتر درباره کتابخانه‌های دانشگاهی صدق می‌کند تا کتابخانه‌های عمومی، و کمتر فرد متخصصی را می‌توانید در کتابخانه‌ها ببینید، زیرا همه آنها به کارهای مهم دیگری مانند برگزاری جلسات، تأمین بودجه، فناوری و کارهای مشابه مشغول هستند. این وضع خوبی نیست. درک دوسولا پرایس^{۳۸} به درخواست من، مقاله‌ای در ایلینویز - در یک آموزشگاه داده‌پردازی - ارائه کرد که عنوانش را «خوشبختی یک کتابدار مهربان»^{۳۹} گذاشته بود. تصور می‌کنم منظور او را تازه فهمیده‌ام. او گفت: انسان‌ها مهم هستند. من گاهی فکر می‌کنم وقتی ما روی یک ابزار یا فناوری تمرکز می‌کنیم، انسان‌ها را فراموش می‌کنیم.

سال‌ها پیش انجمن کتابداری آمریکا کتاب مراجعه‌کنندگان انسانند را منتشر کرد که درباره مراجعه‌کنندگان به کتابخانه بود. شما دیگر کتابی مثل آن را پیدا نمی‌کنید، چون مراجعه‌کنندگان فراموش شده‌اند. بیشتر کتاب‌هایی که امروزه انجمن کتابداری آمریکا و هم‌تای انگلیسی آن منتشر می‌کند، درباره فناوری هستند، نه درباره انسان‌ها. به نظر من این وضع خوبی نیست. بنابراین من دوست دارم عنصر انسانی کمک به خواننده، مورد غفلت واقع نشود.

□ دوست دارید که دو چیز عجیب درباره خودتان به مردم بگویید؟

■ من به حل کردن جدول و فوتبال اروپا بسیار علاقه دارم. یکی است. من وقت زیادی را به حل کردن جدول اختصاص می‌دهم و خیلی علاقه‌مندم با برخی از مجلات برای تهیه جدول قرارداد ببندم، اما تاکنون پیش نیامده است. سعی

کتابخانه‌ها در حال ازدست‌دادن هویت خود هستند. البته این امر بیشتر درباره کتابخانه‌های دانشگاهی صدق می‌کند تا کتابخانه‌های عمومی، و کمتر فرد متخصصی را می‌توانید در کتابخانه‌ها ببینید، زیرا همه آنها به کارهای مهم دیگری مانند برگزاری جلسات، تأمین بودجه، فناوری و کارهای مشابه مشغول هستند

- 19 . Babcock and Wilcox آیا با مشکل بینایی که دارید می‌توانید مطالعه کنید؟
- 20 . Selective Dissemination of Information: SDI من می‌خوانم. دوست دارم که عینکم را بردارم و از فاصله
- 21 . National Science Foundation بسیار نزدیک مطالعه کنم، چون راحت‌تر است.
- 22 . Saul Herner
- 23 . National Library of Medicine چه چیز را برای خواندن ترجیح می‌دهید؟
- 24 . MEDLARS من چندان وقت نمی‌کنم که مجلات را بخوانم. اگر وقت
- 25 . Herb Goldhor داشته باشم، نیویورکر و نیوزویک^{۴۲} و گاهی مانی‌مگزین^{۴۳}
- 26 . American Society of Information Science and Technology و بادجت تراول^{۴۴} را مطالعه می‌کنم. اما وقت زیادی را با دختران هندی‌ام در کمک به انجام تکالیف درسی‌شان سپری می‌کنم.
- 27 . Merit
- 28 . Bangalore
- 29 . Jamie Pontigo آقای لنکستر برای این گفت‌وگو از شما سپاسگزارم.
- 30 . Bradford Distribution
- 31 . Szarina Abdullah **پی‌نوشت‌ها:**
- 32 . Popular science 1 . F. W. Lancaster
- 33 . Ray Stinson 2 . Leigh S. Estabrook
- 34 . Obsolescence 3 . keshavarzsina@gmail.com
- 35 . Depersonalization 4 . University of Illinois
- 36 . ATM machines 5 . Provost
- 37 . Telephone answering machines 6 . University Scholar award
- 38 . Derek de Solla Price 7 . Library Trends
- 39 . Happiness is a Warm Librarian 8 . Robert Louis Stevenson
- 40 . New Yorker 9 . John Buchan
- 41 . News Gazette 10 . Dostoevsky
- 42 . Newsweek 11 . Tolstoy
- 43 . Money Magazine 12 . Dickens
- 44 . Budget Travel 13 . Alma
- 14 . Frank Rodgers
- 15 . Akron Public Library
- 16 . ASLIB/Cranfield
- 17 . Cyril Cleverdon
- 18 . Times Literary Supplement